

امام علی علیه السلام

در سنگر انجام وظیفه

مردان خدا جز به انجام وظیفه، به هیچ نمی‌اندیشند. آن روز که اقوام اموی عثمان به غارت بیت‌المال مشغول بودند، تنها کسی که بیش از همه، با تحمل همه مشکلات، با کمال صراحت لهجه، امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد؛ امام علی علیه السلام بود و آن روز که معاویه به بهانه پوچ خون‌خواهی عثمان آتش‌بیار معركة فتنه و فساد شد؛ باز هم امام علی علیه السلام امر به معروف و نهی از منکر کرد و در حقیقت، نبردش نیز در ادامه اجرای همان فریضه الهی بود. چراکه منکر را باید ریشه‌کن کرد. اگر بشود با تذکر زبانی، چه بهتر و اگر نشود باید اقدام عملی کرد و مرحله به مرحله و گام به گام، تا سر حد کشتن منکرانی‌ها و کشته شدن به دست آنها پیش رفت و توقف و درج‌ازدن را ممنوع شناخت.

گاهی به کشته‌گشتن و گاهی به کشتن است تبلیغ دین به هرچه زمان اقتضا کند
گاهی تبلیغ دین، به صلح است؛ مانند صلح حدیبیه و صلح امام حسن مجتبی علیه السلام
و گاهی به سکوت و تقیه است؛ مانند سکوت پر معنی و طولانی امام علی علیه السلام و تقیه او و
گاهی به جنگ و کشتن و کشته شدن است؛ مانند تمام جنگ‌های اسلامی.

امام علی علیه السلام به عنوان انجام وظیفه و مسؤولیت، در هیچ مرحله‌ای از آن‌چه به صلاح اسلام و امت پیامبر خاتم صلوات الله علیه بوده کوتاهی نکرده است.

امام علیه السلام در بخش‌های پایانی نامه ۲۸، سرفرازانه اعلام می‌کند که به خاطر امر به معروف و نهی از منکر، عذرخواهی نمی‌کند و از تهدیدهای خنده‌آور معاویه نمی‌هراسد و یورش مردان جنگی بر کانون توطئه و فساد نزدیک است و یاران توانمندش که از انصار و مهاجران و تابعان نیکومنش آنها، همچون انگشتی گرداگرد نگین وجود مقدسش را احاطه کرده‌اند، عاشقان لقاءالله‌اند و برای دنیا و زرق و برق ظاهری آن پشیزی ارزش قائل نیستند.

نهی از منکر عذرخواهی ندارد

مسلم است که امام علی علیه السلام همواره از باب خیرخواهی امت، مواظب رفتار و گفتار خلفا بوده و تا آنجا که امکان داشته، سعی می‌کرده که آنها را به راه اعتدال آورد و از افراط و تفریط به دور دارد.

گاهی تبلیغ دین، به صلح است؛ مانند صلح حدیبیه و صلح امام حسن مجتبی علیه السلام و گاهی به سکوت و تقیه است؛ مانند سکوت پرمعنی و طولانی امام علی علیه السلام و تقیه او و گاهی به جنگ و کشتن و کشته شدن است؛ مانند تمام جنگ‌های اسلایی.

عثمان نیز از تذکرات خیرخواهانه امام علی علیه السلام بی‌بهره نبود و اگر عثمان به آن تذکرات عمل می‌کرد، گرفتار آن سرنوشت شوم نمی‌شد و بهانه‌ای پوچ و فریبنده - که برای اغفال و اغوای عوام کالانعام کارآمد بود - به دست معاویه داده نمی‌شد.

امام علی علیه السلام از لحاظ عدم دخالت مستقیم یا غیرمستقیم، در قتل عثمان، مبرا است و نه تنها خودش، که فرزندان و کسان نزدیک و یاران مخلص و صمیمی‌اش نیز. از این لحاظ معاویه هرچه لاف و گزاف به هم بیافد، جز دروغ و تهمت و افترا و توطئه و حيله - که تشکیل‌دهنده ساختار اصلی معاویه است - هیچ نیست و امام پرهیزکاران، معذور

است. چه معاویه بپذیرد و چه نپذیرد. هر چند عذر را کریمان می‌پذیرند^۱. معاویه نه از تبار کریمان است و نه خود، کریم است.

اما آیا امام علی علیه السلام باید در برابر تذکرات خیرخواهانه و امر به معروف و نهی از منکر - که هرگز ترک نکرده است - عذرخواهی کند؟ هرگز! او قاطعانه فرمود:

«وَمَا كُنْتُ بِأَعْتَذِرَ مِنْ أَنِّي كُنْتُ أَنفِيمٌ عَلَيْهِ أَخْدَانًا. فَإِنْ كَانَ الذَّنْبُ إِلَيْهِ إِزْشَادِي وَهِدَايَتِي لَهُ قَرَبٌ مَلُومٌ لَا ذَنْبَ لَهُ «وَقَدْ يَسْتَفِيدُ الظَّنَّةَ الْمُتَنَصِّحُ». وَ مَا أَرَدْتُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا شِئْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ أ.»

«نمی‌گویم که در مورد بدعت‌هایی که پدید آورده بود، بر او عیب نمی‌گرفتم عذرخواهی نمی‌کنم. اگر گناه من ارشاد اوست، بسیاری کسان که سرزنش می‌شوند و گناهی ندارند. گاهی کسی که بسیار نصیحت می‌کند، مورد تهمت واقع می‌شود و من تیتی ندارم «جز اصلاح، تا آنجا که بتوانم، و توفیق من تنها به لطف خداست که بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم».

آیا باید علی ملامت شود که از هر گناهی پاک و منزّه است و جز خیرخواهی امت، هدفی ندارد؛ یا عثمان که به بدعت‌گرایی و قربانی افراط و تفریط خود شد؛ یا معاویه که با کمال پرویی، بر بی‌گناهی، لکه تهمت می‌چسباند و ناصحی را در معرض سوء ظن قرار می‌دهد و آتش‌افروز فتنه و فساد می‌شود؟

او - که نام مبارکش علی بود - در همه فضایل و کمالات بر کرسی علو و برتری تکیه زده بود و معاویه و هم‌پالکی‌هایش نه چشم دیدن او را داشتند و نه به او تأسی می‌جستند؛ تا از چاه و بیل ضلالت و دنائت به در آیند و در فضای نور و در عالم صفا و وفا و حیا، گام زنند و تنفس کنند.

۱. العذر عند كرام الناس مقبول.

۲. هود: ۸۸.

تهدیدی خنده آور

معاویه - که می دانست شمشیر ابوالحسن علیه السلام همان شمشیری است که خون جد و دایی و برادرش را بر زمین ریخته و این «اسدالله غالب» و این غلبه کننده بر هر غلبه کننده، بیدی نیست که از هر بادی بلرزد و کزاری نیست که از هر تهدیدی پا به فرار گذارد، بلکه او به حق، کزار غیر فرار، نامیده شده است - زبان به تهدید می گشاید و علی را از شمشیر می ترساند و تصویر شوم بزدلی خود را در مردمک چشم دیگران می بیند و می پندارد که همگان چون او ترسو و بزدل و گرفتار ترس و خوف اند. شگفتا که او حریف را نشناخته و شجاعت آن شیر ربانی را ندانسته یا خود را به نادانی زده است، بدان آرزو که علی را بترساند و با هیاهو او را از میدان خارج کند و خود بر خر مراد سوار شود. زهی خیال خام و کام جویی ناکام!

امام علی علیه السلام در پاسخ تهدیدات پوچ معاویه نوشت:

«وَذَكَرْتَ أَنْتَ لَيْسَ لِي
لِأَصْحَابِي عِنْدَكَ إِلَّا السَّيْفُ. فَلَقَدْ
أَضْحَكْتَ بَعْدَ إِسْتِعْبَارِ مَنْتَى أَلْفَيْتَ
بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَنِ الْأَغْدَاءِ نَاكِلِينَ وَ
بِالسَّيُوفِ مُخَوِّفِينَ «لَبَّثَ قَلِيلًا يَلْحَقِ
الْهَيْجَا حَقْلًا».

«وگفته ای که برای من و یارانم
پیش تو جز شمشیر نیست. در اوج
گریه انسان را به خنده می آوری؛ کی
دیدي که اولاد عبدالمطلب، پشت به

امام علی علیه السلام از لحاظ عدم دخالت
مستقیم یا غیر مستقیم، در قتل عثمان، میزاست
و نه تنها خودش، که فرزندان و کسان نزدیک و
یاران مخلص و صمیمی اش نیز. از این لحاظ
معاویه هرچه لاف و کزاف به هم بیافد، جز دروغ
و تسهمت و افترا و تسوئه و حسیله - که
تشکیل دهنده ساختار اصلی معاویه است - هیچ
نیست و امام پرهیزکاران، معذور است. چه
معاویه بپذیرد و چه نپذیرد. هر چند عذر را
کریمان می پذیرند. العذر عند کرام الناس مقبول.
معاویه نه از تبار کریمان است و نه خود، کریم
است.

۱. حمل، نام شخصی است که به جنگاور می گویند: انتظارش بکش.

دشمن کنند و از شمشیر بترسند. «کمی درنگ کن که حریفت به میدان آید».

راستی تهدید معاویه خنده آور بود؛ حتی برای آن‌هایی که از شدت ناراحتی در اوج گریه و زاری‌اند. گاهی که می‌خواهند مضحک بودن سخنی را مورد مبالغه قرار دهند می‌گویند: «این سخن مادرِ داغ‌دیده را به خنده می‌آورد». تهدید معاویه از این قبیل بود. اگر یک مورد دیده شده بود که اولاد عبدالمطلب از دشمن فرار کنند و از شمشیر بترسند، این تهدید به جا بود؛ ولی هرگز چنین نشده بود.

معاویه و عمرو عاص اگر جرأت داشتند، برای یک بار هم که شده بود، در جنگ تن به تن با امام شجاعان، شرکت می‌کردند و به جای بلوف زدن، به کارزار می‌پرداختند. اولی وقتی که با پیشنهاد جنگ تن به تن مواجه شد خودش را آلوده کرد و دومی هنگامی که ناخواسته به جنگ تن به تن کشانده شد، با کشف عورت، خود را نجات داد!

در عین این‌که این تهدیدهای پوچ و حيله‌گرانه، خنده‌آور است، جا دارد که انسان به حال امت نوپای اسلامی بگرید که کارش به جایی رسیده که می‌بیند به جای شمع کافوری، چراغ نفت می‌سوزد. اف بر این روزگار و بر این چرخ کج مدار که مردان خدا را منزوی کرد و کره زمین را جولان‌گاه ناپاکان قرار داد.

حمله نزدیک است

علی و یاران حقیقی اش جنگ طلب نیستند. تا بتوان با زبان موعظه و نصیحت دشمن را به راه آورد، نباید با زبان شمشیر با دشمن سخن گفت؛ ولی چه می‌توان کرد؟ از دشمن غدار و عدوی نابکار انتظاری نیست که پندش بشود و از بیراهه به راه آید و از آتش افروزی فتنه بازایستد. در این صورت، صاحب منصب امامت و قطب مستحکم ولایت، چاره‌ای جز حمله و راهی جز یورش ندارد. نباید به چنان دشمن نابکاری فرصت تک و پاتک داد. همواره باید طراح برنامه تک و پاتک، سپاه توحید باشد نه سپاه شرک. سپاه معاویه، سپاه شرک و سپاه علی، سپاه توحید است. اکنون جنگ علی و

معاویه، همان جنگ محمد ﷺ و ابوسفیان است. با این فرق ظاهری که به جای محمد ﷺ یار وفادارش علی علیه السلام نشست و به جای ابوسفیان، پورِ دل کورش - معاویه -!

«سَيَطْلُبُكَ مَنْ تَطَلَّبُ وَيَقْرُبُ مِنْكَ مَا تَسْتَبِعِدُّ وَأَنَا مُزِقِلٌ نَحْوَكَ فِي جَحْفَلٍ مِّنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالتَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ شَدِيدٍ زِحَامُهُمْ سَاطِعٌ قَتَامُهُمْ مُتَسَرِّبِلِينَ سِزِبَالَ الْمَوْتِ».

«آن را که می جوئی، به زودی تو را می جوید و آن را که از آن می گریزی به تو نزدیک می شود و من در میان سپاهی انبوه، از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی تابع آنها شده اند، به سرعت به سوی تو خواهم آمد. سپاهی به هم فشرده، گرد و غبار راهشان، هوا را تیرکنند و پوشندگان کفن شهادت».

او - که نام مبارکش علی بود - در همه فضایل و کمالات بر کرسی علو و برتری تکیه زده بود و معاویه و همپالکی هایش نه چشم دیدن او را داشتند و نه به او تاشی می جستند؛ تا از چاه و بیل ضلالت و دنائت به در آیند و در فضای نور و در عالم صفا و وفا و حیا، گام زنند و تنفس کنند.

اعلام جنگ در سیره سیاسی و اندیشه تربیتی علوی، حرف آخر است نه حرف اول. اگر دشمن، به عقل آید و حرف اول را که ارشاد و خیرخواهی است پذیرا شود؛ چه نیازی به حرف آخر؟! ولی اگر دیوسیرتی و دیوانگی کند باید با قاطعیت تمام تهدیدش کرد و عملاً نشان داد که این تهدید، طبل تو خالی نیست.

اکنون سیمای یاران حق جو و خداخواه در سپاه علوی مشخص می شود. همان مهاجران و انصاری که در برابر حزب سفیانی مجاهدت می کردند و دین خدا را قوت می بخشیدند؛ اکنون به یاری علی برخاسته و همان حزب سفیانی را به سرکردگی معاویه نشانه می روند. با این فرق که امروز تابعانی که با ایده احسان به پا خاسته اند نیز بقایای مهاجر و انصار را همراهی می کنند و این «بَقِيَّةُ الشُّيْفِ» اسلام را از دل و جان نیرو

می بخشند.

اینان کارآزموده و کارزار دیده‌اند و با پایمردی خو گرفته‌اند. اینان مرگ سرخ را بر مرگ در بستر ترجیح می‌دهند و خوشحال‌اند که فرصتی به دست آورده‌اند که جام شهادت را نوش جان کنند و به همین جهت، جامه مرگ به تن و جام شهادت به کف، قدم در عرصه میدان می‌گذارند. باشد که هم‌نشین حمزه سیدالشهداء و جعفر ذوالجناحین شوند!

عاشقان لقاء الله

یار راستین علی علیه السلام، طالب وصال و عاشق لقا و تشنه شراب طهور است. او شعارش این است:

مرگ اگر مرگ است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ‌تنگ
من از او صبری ستانم جاودان او ز من دل‌قی ستاند رنگ‌رنگ
مردان میدان رزم و قهرمانان میدان جهاد، همان‌هایند که علی علیه السلام ستایش‌گر آنهاست و در فرازی از نامه مورد بحث ما، درباره‌شان می‌گوید:

«أَحَبُّ اللَّقَاءِ إِلَيْهِمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ قَدْ صَحِبْتَهُمْ ذُرِّيَّةً نَذْرِيَّةً وَ سَيُوفَ هَاشِمِيَّةً. قَدْ عَرَفْتَ مَوَاقِعَ نِصَالِهَا فِي أُخْبِكَ وَ خَالِكَ وَ جَدِّكَ وَ أَهْلِكَ «و ما هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ».

«محبوب‌ترین دیدارشان، دیدار خدا و همراهشان، فرزندان بدریان و شمشیرهای هاشمیان است. تو فرود آمدن لبه تیز آن شمشیرها را بر پیکر برادر و دایی و جد و خاندانت نیک می‌دانی. «و آن عذاب، از ستمگران چندان دور نیست».

در نامه دهم ملاحظه کردیم که امام به معاویه فرمود: بیا از دو لشکر کناره بگیریم و با هم نبرد کنیم تا حق و باطل معلوم شود که من همان قاتل جد و دایی و برادرت در جنگ بدر هستم و همان شمشیر را همراه دارم. در این نامه نیز معاویه را به یاد آن صحنه

انداخته است. با این فرق که این نامه - یعنی نامه ۲۸ - قبل از شروع جنگ و نامه ۱۰ در جریان جنگ نوشته شده است.

به هر حال، معاویه در پی انتقام جویی است. او و تبارش هیچ‌گاه ضربات مهلک علوی را که در جنگ بدر بر سر کسان‌شان فرود آمد، فراموش نکردند. یزید هم در مجلسی که به مناسبت پیروزی ظاهری خود بر سر پای آورده و سر بریده حضرت امام حسین علیه السلام را در برابر خود نهاده و اسیران اهل بیت را حاضر کرده بود، به یاد کشتگان فامیل در جنگ بدر افتاد و گفت: کربلا در برابر بدر!

آنچه مهم است این است که انتقام ظالم دور نیست. سرانجام ظالم به سزای اعمال زشت و تبهکاری خود می‌رسد. ممکن است افراد ظاهربین، انتقام ظالم را نشدنی یا دور بدانند؛ ولی خدای بزرگ فرموده است:

«... وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ۱» «عذاب

ظالمان دور نیست».

جالب این است که آیه فوق، آخرین بخش از آیه مربوط به سرنوشت قوم لوط است که چون از بیراهه باز نگشتند، شهرشان زیر و زبر شد و سنگ‌باران شدند. باشد که کجروان از دیدن یا شنیدن آن صحنه انتقام عبرت بگیرند و از خواب غفلت بیدار شوند!

جنگی در پیش بود آتش افروز آن کسی جز معاویه و مستشارش عمرو عاص نبود. به حساب عقل و منطق، نتیجه‌اش پیشاپیش معلوم

علی و یاران حقیقی‌اش جنگ طلب نیستند. تا بتوان با زبان موعظه و نصیحت دشمن را به راه آورد، نباید با زبان شمشیر با دشمن سخن گفت؛ ولی چه می‌توان کرد؟ از دشمن غدار و غدوی نابکار انتظاری نیست که پندش‌نو بشود و از بسیراهسه به راه آیند و از آتش افروزی فتنه بازایستند. در این صورت، صاحب منصب امامت و قطب مستحکم ولایت، چاره‌ای جز حمله و راهی جز یورش ندارد.

بود. لشکری که فرمانده‌اش امام علی علیه السلام و افرادش مردان مخلص و شهادت طلب باشند؛ قطعاً بر لشکری که فرمانده‌اش معاویه و افرادش -اشخاص بی هدف و ناآگاه و گمراه- باشند پیروز است. این پیروزی، چهره خود را در جنگ صفین نشان داد. چنان که در جنگ جمل هم تجربه شده بود. متأسفانه ساده لوحی برخی از افراد ناآگاه، شکست لشکر معاویه را منتفی ساخت و مانع پیروزی قطعی سپاهیان حق جوی علوی شد.

قرآن‌ها زمانی بر سر نیزه رفت که کار لشکر معاویه یکسره شده بود و تالخطاتی بعد، تلاشی و تار و مار می شد؛ ولی حیلۀ عمرو عاص و بر سر نیزه شدن قرآن‌ها گروهی را از ادامه نبرد بازداشت و نه تنها خود باز ایستادند؛ بلکه با اصرار و پافشاری هرچه بیشتر، امام علی علیه السلام را مجبور کردند که جنگ را متوقف کند و به حکم قرآن تن دهد؛ غافل از این که تنها علی است که می تواند مجری حکم قرآن باشد.

او قرآن ناطق و آینه سرابانمای اسلام و قرآن بود و اگر عقیده باطل خود را بر او تحمیل نمی کردند، معاویه و عمرو عاص از دام مرگ نمی رستند. این مقدس نماهای کوردل بودند که حیات معاویه و بنی امیه را تضمین کردند و به آنها فرصت دادند که به مدت هزار ماه بر جهان اسلام حکم برانند و خون مجاهدان راه خدا را بر زمین بریزند و عرصه را بر خاندان عصمت و طهارت تنگ کنند. اگر مقدس نماهای کوردل نباشند، هرگز حیلۀ بازان جاه طلب، فرصت تاخت و تاز پیدا نمی کنند.

اعلام جنگ در سیره سیاسی و اندیشه تربیتی علوی، حرف آخر است نه حرف اول. اگر دشمن، به عقل آید و حرف اول را که ارشاد و خیرخواهی است پذیرا شود؛ چه نیازی به حرف آخر؟! ولی اگر دیوسیرتی و دیوانگی کند باید با قاطعیت تمام تهدیدش کرد و عملاً نشان داد که این تهدید، طبل توخالی نیست.